

هدف "چپ" فرا تر از "تعمیر سرمایه داری"

در بحث‌های مربوط به هویت چپ، در عین حال که به این مسائل توجه کافی نمی‌شود و هویت چپ در این صحنه جستجو نمی‌شود، بی‌وقته گریز از گذشته و تبرئه چپ مورد نظر آنها از رویدادهای مربوط به انقلاب اکتبر و فاصله گیری از باصلاح چپ سنتی (که مفهوم چپ پایبند به ایدئولوژی علمی را دارد) مطرح است. در بطن همین تلاش است، که انواع استدلال‌ها در ارتباط با انقلاب اکتبر و لنین و لنینیسم مطرح می‌شود، بی‌آنکه شرایط دقیق انقلاب اکتبر و پایه‌های تئوریک آن دقیقاً تحلیل شود.

بدین ترتیب است که مبارزه برای برقراری "سوسیالیسم" و تغییرات کیفی-انقلابی سیستم موجود در حاشیه قرار گرفته و سرانجام، کار به دفاع از تزهانی نظیر تعمیر «همین سرمایه داری موجود» در جهان و طبعاً در ایران ختم می‌شود! مثلاً آقای «باتیک امیر خسروی»، که از جمله شرکت‌کنندگان در بحث‌های مربوط به «هویت چپ» است، زحمت خود و دیگران را درباره عدالت اجتماعی و دیگر مشخصه‌های چپ، کم کرده و می‌گوید: «آینده را باید برای نسل‌های بعدی گذاشت» (مراجعه کنید به نشریه «کار» شماره ۱۶۹)

و این نیست، مگر پذیرش اندیشه‌های ایده‌آلیستی و ستیز ایدئولوژیک سرمایه داری جهانی، تحت تزلزل «پایان تاریخ در چارچوب سرمایه داری» و «ضرورت» تعمیرهای اندک در همین سیستم.*

در ادامه همین کج روی است، که برخی نظریه پردازان، پیرامون «هویت چپ» مدعی می‌شوند، که گویا «انقلاب»، نه یک پدیده ناشی از شرایط عینی، بلکه نتیجه خواست این و یا آن فرد است. همین عده، در ادامه فرضیه سازی‌های خود به این نتیجه می‌رسند، که انقلاب اکتبر، در روسیه خواست لنین بود و انقلاب ایران نیز، گویا خواست آیت‌الله خمینی!

«خوب» و «بد» دانستن انقلاب، «موافقت» یا «مخالفت» و یا حتی نفی آن، تاثیری در وقوع انقلاب ندارد، زیرا انقلاب به این نوع خواستن و نخواستن‌ها همانقدر ناوابسته است، که به شرایط اجتماعی وابسته است. البته در جریان خیزش انقلابی، این فرد و یا آن گروه می‌تواند به انقلاب بپیوندد، ولی این خودداری از همراهی با انقلاب نیز در نتیجه آن تاثیر نخواهد داشت، چرا که اراده و عمل، از راس هرم اجتماعی به اعماق این هرم منتقل شده‌است و توده‌های مردم هستند که سرعت برق و باد زمان را پشت سر گذاشته و تصمیم می‌گیرند، نه این روشنفکر مترقی و یا غیر مترقی! ما خود در جریان انقلاب ایران شاهد و ناظر این امر بودیم. بقول مارکس «بیست سال در یک روز مترکم می‌شود» و هر کس باید تصمیم خود را بگیرد: انقلاب و توده‌ها و یا در سمت مقابل!

آنها که در جستجوی هویتی جدید برای «چپ»، انقلاب اکتبر را زودرس دانسته و نتیجه می‌گیرند، که کوشش برای تغییر جامعه بسوی هدف سوسیالیستی در شرایط تاریخی وقوع انقلاب اکتبر نادرست بوده‌است، اراده و خواست توده‌ها را نادیده می‌گیرند. در ادامه همین نوع استدلال‌ها و ذهنگرایی‌هاست، که مثلاً عنوان می‌شود: سوسیالیسم را تنها آن زمانی می‌توان تحقق بخشید، که «رسمت سرمایه داری در آمده باشد» (امیر ممینی).

یا این برداشت و نظر: «حذف سرمایه داری و جایگزین کردن یک نظام جانشین» در کشوری این‌چنان عقب مانده (مانند روسیه ۱۹۱۷، و یا ایران ۱۳۷۶) ممکن نیست، بلکه «اصلاح سرمایه داری در مسیر عدالت اجتماعی» باید هدف باشد و نه سمت گیری سوسیالیستی (فرخ نگهدار، «کار» شماره ۱۷۲) [۱]. در پاسخ به چنین نظراتی لنین در سال ۱۹۱۷ نوشت: «من [یا در انتظار نشستن برای فرارسیدن زمان] انقلاب اجتماعی [یا محتوای سوسیالیستی] وقتی موافق می‌بودم، که تاریخ [واقعی جوامع بشری] همانقدر صلح آمیز، آرام، بدون پستی و بلندی بود و در جاده‌ای هموار جامعه را چنان به سوی تحول انقلابی هدایت می‌کرد، که گویی قطار سریع‌السیر آلمانی وارد ایستگاه شده، کارمند وظیفه شناس آن، درها را باز کرده و با صدای بلند اعلام می‌دارد: ایستگاه انقلاب سوسیالیستی!! همگی پیاده شوند!».

«لینا» و «آلکساندر شارلامنکو» فیلسوف و سیاست‌دان روسی که جمله فوق از لنین از مقاله مشترک آنان تحت عنوان «انقلاب اکتبر: سمت گیری سوسیالیستی نادرست بود؟» (دفاتر مارکسیستی Marxistische Blätter شماره ۶ سال ۱۹۹۷) نقل شد، در ادامه می‌نویسند: «اکنون می‌توان دو نوع مارکسیست متمدن را تشخیص داد. یکی آنهایی که همانند پلخائف و کاتوسکی، آماده‌اند با آرامش در قطار نشسته و در انتظار بمانند، تا قطار از ایستگاه‌های «سرمایه داری مانوفاکتوری»، «انقلاب بورژوازی» و «انقلاب

«سیمای امروزی چپ»

((چپ))

جدا از "سوسیالیسم" هویت ندارد!

بررسی موقعیت کنونی سرمایه داری در جهان و ایران، می‌تواند سرآغاز نتیجه گیری‌های تئوریک و تعیین تاکتیک‌های مبارزاتی چپ شود. پایبندی به چنین اسلوبی نه تنها قادر است «سیمای امروزی چپ» را در جریان مبارزه برای رفم و تغییرات تدریجی شرایط کنونی تثبیت کند، بلکه می‌تواند دورنمای نبرد را برای پشت سر گذاشتن سرمایه داری و پایه ریزی سوسیالیسم نیز ممکن سازد. پایبندی به این اسلوب اجازه نمی‌دهد تا «تعمیر سرمایه داری» وظیفه‌ای استراتژیک برای چپ تلقی شود.

با پذیرش این اسلوب بررسی واقعات موجود است، که باید برای خروج ایران از زیر فشار سیاست‌های امپریالیستی، نظیر «تعدیل اقتصادی» دیکته شده توسط سرمایه مالی امپریالیستی چاره‌ای اندیشید و اهداف ملی-دمکراتیک را مشخص ساخت و در عین حال دورنمای مبارزه را نیز از نظر دور نداشت.

تحلیل، کنکاش و بررسی‌ها، برای یافتن سیمای مستقل و به تعبیری دیگر «هویت چپ» (که در برخی نشریات چپ بحث‌ها پیرامون آن جریان دارد) بدین ترتیب می‌تواند به نتیجه‌ای مستقل از ارزیابی‌های «راست» بیانجامد.

با این دیدگاه است، که وقتی در جریان بحث‌های جاری پیرامون «هویت چپ»، و بویژه آنجا که در این تحلیل و تلاش برای یافتن «هویت مستقل» اشاره‌ای به سیاست‌های ضد مردمی سرمایه داری «نئولیبرالی» و حاکمیت سرمایه مالی در جهان امروز و به تضاد بین کشورهای متروپل و پیرامونی نمی‌شود، مرزهای «راست» و «چپ» مخلوط می‌شود. مثلاً در بحث‌هایی که نشریه «کار» یکی از مبتکران آن است، وقتی به مبارزات و خواست‌های مستقیم خلق‌های کشورهای نظیر کشور خودمان اشاره نمی‌شود و حاکمیت و نقش سرمایه مالی، تحت عنوان «گلوبالیسم»، فراموش می‌شود، مشخص نمی‌شود که «چپ» خواهان کدام عدالت اجتماعی است و معتقد به برداشتن کدام موانع موجود بر سر راه عدالت اجتماعی است. به همین ترتیب است، که مثلاً فراموش می‌شود، سرمایه داری تجاری در جمهوری اسلامی ایران با ۲۰ میلیارد دلار قدرت مالی، چگونه و پنهان در پشت کدام شعارها خواستار اجرای برنامه لیبرالیسم اقتصادی «تعدیل» است و با گشوده شدن فضای سیاسی ایران و آگاهی مردم از این واقعات مخالفت می‌کند و بر سر راه هر نوع تحول مثبتی در ایران که پایگاه اقتصادی و سیاسی آن را به مخاطره اندازد، با تمام نیروی خود موانع ایجاد می‌کند.

هویت مستقل چپ برای مردم زمانی قابل تشخیص است، که بدانند و ببینند این چپ برای تحقق کدام «عدالت اجتماعی» در مقابل برنامه‌های امپریالیستی و در جهت دفاع از منافع حقه آنها ایستاده‌است. البته طبیعی است، که این ایستادگی و این عدالت اجتماعی، در چارچوب امکانات موجود و ممکن مطرح است و نه بلند پروازی‌های رویا گونه.

به همین دلیل است که نمی‌توان سکوت درباره و گریز از افشاگری و تمرکز شعارهای اساسی اقتصادی «چپ»، بر محور ستیز با یورش نئولیبرالیسم دیکته شده توسط ارکان مالی امپریالیسم در جهان - صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان همکاری‌های اقتصادی و رشد، سازمان تجارت جهانی - در سطح جهانی و در ارتباط با ایران، ستیز با سرمایه داری تجاری و تعدیل اقتصادی موافقت کرد.

صنعتی» بگذرد و وارد «ایستگاه انقلاب سوسیالیستی» شود. دیگری، همانند تروتسکی، بیشتر مایل است در پیش‌آپیش لکوموتیو بنود، اما البته همیشه بر روی همان خط و با گذشتن از همان ایستگاه‌ها. تغییر نام ایستگاه نهایی مسئله اصلی نیست، باقی ماندن آن در جای خود تعیین کننده است.»

کشورهای پیرامونی با کدام شرایط روبرو هستند؟

کشورهای پیرامونی در آغاز قرن حاضر و در پایان آن در شرایطی قرار دارند، که نفی کننده امکان رشد سرمایه داری در این کشورها بمنظور جبران عقب ماندگی تاریخی آنان و رسیدن آنها به «قافله تمدن» است. دلیل چنین وضعی را «شارلامانکو»ها در مقاله خود در آن می بینند، که کشورهای سرمایه داری در مرحله‌ای از رشد خود از امکان توسعه طلبی شدید استعماری برخوردار شدند. از این تاریخ به بعد، کشورهای پیرامونی نتوانستند از ثروت‌های زیرزمینی و دیگر منابع مادی و انسانی خود برای رشد جوامع خود بهره گیرند. برعکس، این منابع در خدمت رشد کشورهای متروپل قرار گرفتند. کشورهای «پیرامون» به این ترتیب این امکان را برای همیشه از دست دادند «با آرامش در انتظار رسیدن به ایستگاه انقلاب سوسیالیستی، در قطار بنشینند.»

بی توجهی انقلابیون روسیه به نظرات «برنشتین»، که بابک امیر خسروی در «راه آزادی» او را بهترین شاگرد مارکس می نامد، نیز متأثر از واقعیت فوق بود. روسیه - باوجود ویژگی‌های امپریالیستی آن - به عنوان یک کشور پیرامونی که از قرن شانزدهم به صادر کننده مواد خام به کشورهای غرب اروپا تبدیل شده بود و انقلاب صنعتی در آن در اواخر قرن نوزدهم، آنهم تنها در مراکز معینی آغاز شد، همانقدر قادر نبود رشد «طبیعی» سرمایه داری را طی کند، که قادر نبود سوار بر قطار سریع‌السیر آلمانی، همه ایستگاه‌های بین راه را برای رسیدن به ایستگاه «انقلاب سوسیالیستی» طی کرده و به عقب‌انداختگی دهها ساله خود پایان ببخشند و سپس قصد برپایی سوسیالیسم را بکنند [۲].

«یورش به عرش»

نظریه پردازان جدید نیز توضیح نمی دهند، کشور پیرامونی همانند ایران امروز، و در شرایط حاکمیت جهانی سرمایه مالی امپریالیستی و قدرت متحدان داخلی آن در جمهوری اسلامی، چگونه می تواند به «عدالت اجتماعی» دست یابد، اگر انقلابیون آن بی توجه به خواست توده‌ها که «یورش به عرش» و «انگندن طرحی نو» را خواستارند، تنها در جستجوی «راه حل برای امروز» باقی بمانند و «آینده را برای نسل‌های بعدی» بگذارند؟ فرار این نظریه پردازان در پاسخ دادن به پرسش درباره دورنمای نبرد اجتماعی، به کمک نظرات شناخته شده کارل پوپر درباره ضرورت قناعت کردن به «قدم‌های کوچک ممکن»، در تمایل آنها برای بندزدن به توده‌ها در «یورش به عرش» نهفته است، «پراگماتیسم» آنها (که امیرخسروی آنرا میزبه خویش اعلام می کند) در این واقعیت ریشه دارد!

پاسخ بلشویک‌ها در سال ۱۹۱۷ به نوعی دیگر بود. آنها که «سوسیالیسم» را با محتوای خواست خلق یکی می گرفتند [۳]، به درستی تشخیص داده بودند، که دسترسی به آن تنها با هم‌پایی با «یورش کنندگان به عرش» ممکن و عملی است. بدست آوردن رهبری هدف نیست، وسیله است برای دسترسی به خواست مشترک با توده‌ها. هدایت انقلاب تنها از عهده رهبران و احزابی برمی آید، که قادر باشند جهت «یورش به عرش» توده‌های سرکوب‌شده را برای نابود ساختن هر نوع فشار و سرکوب تشخیص دهند و آنرا به پرچم انقلاب تبدیل سازند.

لنین در رساله «درباره اصل تعاونی» (مجموعه آثار، جلد ۳۳، ص ۴۶۰) درباره وظایف روز که برای رسیدن به هدف نهایی (جامعه سوسیالیستی) باید به آن پایبند بود، می نویسد: «برداشت ما از سوسیالیسم اکنون برداشتی دیگر است. اگر ما پیش‌تر نقش عمده را در مبارزه سیاسی، انقلاب، تصاحب قدرت و غیره می دانستیم و می بایستی نیز بدانیم، امروز وزنه عمده مبارزه را باید در سازماندهی مسالمت آمیز فعالیت «فرهنگی» قرار دهیم.»

این به معنای ندیدن دورنما، به معنای آرمان‌زدایی نیست، به معنای «تسلیم» و یا ترک جبهه «یورش کنندگان به عرش» نیست، به معنای «پراگماتیسم» ارتجاعی به منظور حفظ نظم موجود نیست، بلکه به معنای واقع‌بینی انقلابی و قدم‌های موزون «کوچک»، اما هدمند و آگاهانه، آینده‌نگر و در خدمت «نسل‌های بعدی» است!

او در رساله «درباره انقلاب ما» (همانجا، ص ۴۶۳) و گویا در پاسخ به آن نظریه پردازان «چپ» که برپایی «جامعه سوسیالیستی» را از طریق «ایجاد تدریجی ارزش‌های سوسیالیستی در شرایط سیستم سرمایه داری» ممکن می دانند و آنرا به مثابه تنها وظیفه «چپ» و «سیمای امروزمین آن» تبلیغ

* «ساینس فیکشن» و یا تعقل علمی؟ تغییر «کمی» و یا «کیفی»؟

برخی از نظریه پردازان در بحث درباره «هویت چپ» در عین حال که تائید می کنند «سرمایه داری به بن بست رسیده است» (از جمله علی کشتگر)، «راه حلی» بیش از ترمیم و تعمیر «کمی» سرمایه داری ارائه نمی دهند. مثلاً «اقتصاد مختلط»، «کاهش ساعات کار» (این پیشنهاد را سرمایه داری خود یا توسعه «لشگر ذخیره بیکاران» عملی ساخته است)، «افزایش دستمزدها در سراسر جهان» و بالاخره «رفرم‌های عمیق در سرمایه داری پیشرفته موجود» چنین اند. درحالی‌که جهان نیازمند راه حلی کیفی، برای جانشین سرمایه داری است! راه حلی که بتواند محتوای تولید سرمایه داری را، که دسترسی به سود از طریق استثمار نیروی کار است، بطور کیفی و انقلابی تغییر دهد! خوشه گندم، از دانه آن می روید! برای شناخت چگونگی این «رشد»، شناخت دقیق و همه جانبه «دانه» ضروری است.

یکی از عمده ترین علل شکست کوشش چنددهه گذشته بشریت برای ایجاد نظام سوسیالیستی، در کنار اشتباهات اجتناب پذیر ذهنی - فقدان دمکراسی سوسیالیستی، نقض قوانین سوسیالیستی و... - در کشورهای سوسیالیستی سابق، و نتایج عینی و گریزناپذیر نبرد بین دو سیستم در سطح جهانی - جنگ سرد، استثمار جنوب از یک سو و کمک‌های انترناسیونالیستی کشورهای سوسیالیستی به کشورهای جهان سوم و جنوب از سوی دیگر -، عدم توانایی این کشورها برای برقراری «کیفیت» و کاراگرتر نوین تولید، یعنی تولید سوسیالیستی - تولید برای برطرف کردن نیازهای انسان - بود.

علی کشتگر در بحث جاری پیرامون «هویت چپ» در نشریه «کار»، درحالی‌که بدستی میزبه «سمای امروزی چپ» را محتوای «سوسیالیستی» آن اعلام می دارد، که بدون براندازی «استثمار انسان از انسان» تحقق نخواهد یافت، مانند بسیاری دیگر از بحث کنندگان، راه حلی کیفی برای پایان دادن به آن ارائه نمی کند. این درحالی است که خود وی نظریه پردازانی نظیر «بابک امیرخسروی» را، که کوشش برای تحقق سوسیالیسم را نه وظیفه معاصران، بلکه به آیندگان واگذاشته است، در تقسیم بندی طیف چپ «راست ترین گرایش در چپ» قرار می دهد. خط فاصل با امیرخسروی‌ها، یافتن راه حل کیفی، یعنی براندازی «استثمار انسان از انسان» است، که با شناخت مکانیسم تحقق «استثمار» در روند تولید سرمایه داری، نتیجه می شود. دستاورد سترگ بشریت ترقی خواه، که با نام مارکس عجین است.

این امر واضح است، که سوسیالیسم از زیر بوته بیرون نخواهد آمد، بلکه از طریق «نفی در نفی» سرمایه داری تحقق خواهد یافت! در روند بفرنج این نبرد اجتماعی، البته «ارزش‌های سوسیالیستی» و «سوسیالیسم در نطفه ترین شکل خود در دل سرمایه داری به وجود» می آید، اما این ارزش‌ها و نطفه‌ها در بخش‌روبنایی روابط اجتماعی تحقق می یابد و عمدتاً در شناخت تئوریک نیروی نو و بالنده در جامعه سرمایه داری ایجاد می شود. بحث‌های حاضر نیز نمونه‌هایی از آن است، و ضرورت آنها نیز از همین روست. با قبول این نبرد و فراز و فرودهای آنست، که در این و یا آن کشور و در چارچوب قوانین «سوسیال»، گام‌هایی برداشته می شود و آن زمان که شرایط تغییر می کند، سرمایه داری به این قوانین و دست آوردهای «سوسیال» یورش می آورد. همانطور که در دوران اخیر در سراسر جهان شاهد آن هستیم، زیر فشار «جهانی شدن» و با تغییر تناسب قوا این دستاوردها بازنس نیز گرفته می شود. همه این ارزش‌ها، نطفه‌ها و فراز و فرودها، هنوز به معنای تغییر «کیفی»، زیربنایی و انقلابی سیستم سرمایه داری نیست! در این ارتباط، می توان با قاطعیت از این نظر آقایی باقر مومنی در بحث‌های مربوط به «هویت چپ» موافقت کرد، وقتی که می گوید: «این نطفه بعداً بچه شده، مادرش را می خورد و باید هم بخورد. نمی شود هم نظام سرمایه داری باشد و هم نظام سوسیالیستی. اگر بچه مادرش را نخورد، مادر بچه‌اش را می خورد، و سرمایه داری از هر نظام دیگر از این مطلب آگاه‌تر است. و نه تنها اجازه نمی دهد این بچه بدنیا بیاید، بلکه آنرا در نطفه خفه می کند.» او این نطفه‌ها را «اندیشه‌ها و پدیده‌ها» می نامد.

همه آنها، که خود را معتقد به سوسیالیسم می دانند، صرفنظر از آنکه پایه‌ریزی سوسیالیسم، زمان و لحظه مناسب برای زایش آن، شیوه مسالمت آمیز و یا قهرآمیز این زایش، ترکیب طبقاتی و اقتدار خواستار سوسیالیسم و... را چگونه ارزیابی می کنند و توضیح دهند، باید با صراحت علمی به این پرسش پاسخ بدهند، که آیا برای براندازی استثمار انسان از انسان، جز تغییر کیفی تولید اجتماعی، جز براندازی هدف سودبری در روند تولید اجتماعی، جز یافتن پاسخ برای نیازهای مادی و معنوی انسان، به مثابه هدف تولید اجتماعی، پیشنهاد «کیفی» دیگری را می توان ارائه داد؟ و اگر نمی توان، آیا تنها پیشنهاد علمی، همانا پیشنهاد تغییر «روابط تولیدی» سیستم نیست؟ آیا تنها راه حل، برقراری «مالکیت اجتماعی» - و البته نه مالکیت دولتی - بر ابزار عمده تولید اجتماعی و زمین نیست؟

** «اشتباهی» بزرگ

«شارلامنکو»ها در رساله خود، همانطور که از عنوان آن نیز برمی آید، به بررسی ادعای «اتویستی» بودن و «انحراف از رشد طبیعی» دانستن انقلاب اکتبر توسط جریان های منشویکی و رفرمیستی می پردازند. آنها می پرسند، کدام عوامل باعث وقوع چنین «اشتباهی» می شود و چرا میلیون ها انسان در این «اشتباه» شرکت دارند؟ به نظر آنها کلید درک این امر در شناخت «نیازهای توده ها» در مرحله تحقق انقلاب قرار داد و می پرسند: «این خواست های توده ها در شرایط ۱۹۱۷ روسیه چه بودند؟ چطور ممکن شد، آنطور که یکی از منتقدان لنین امروز معترف است، نه به علت مصوبات بلشویک ها، بلکه «بدنابل مصوبات دومین کنگره سراسری شوراهای، این اشتباه اصولی تحقق یافت، یعنی انقلاب سوسیالیستی و سیستم سوسیالیسم برای کشور اعلام شد؟»

دو محقق روسی، پس از آنکه تاکید می کنند، که آنجا که تالی های ممکن تاریخی وجود دارد، اشتباه هم ممکن است و پیش هم می آید، می پرسند: «آیا اشتباه انجام شده دارای ابعادی ماوراء بزرگ نمی بود، چنانچه بخواهیم کل تحولات سوسیالیستی پس از اکتبر را ناشی از اشتباه بدانیم؟ آیا واقعا ممکن است، که فعالیت میلیون ها انسان در طول دهه ها ناشی از اشتباه چند صد نماینده کنگره شوراهای باشد؟ و اگر هم چنین باشد که میلیون ها انسان این چنان دچار سردرگمی شده باشند، پرسش درباره علت آن بجا نیست؟»

جملات زیرین لنین می توانند اشاره ای باشند برای شناخت علت این «اشتباه» سترک توده های میلیونی: «چرا نباید پذیرفت، که شرایط سخت و بی فرجام توده ها، نیروی کارگران و دهقانان را ده ها برابر افزایش داده و آنان را به انتخاب راهی دیگر برای خروج از بن بست واداشت، تا شرایط لازم برای تمدن را بوجود آورند، راهی بکلی متفاوت از آنچه در دیگر کشورهای غربی اروپایی انتخاب شد؟ آیا بدین ترتیب روند طبیعی رشد تاریخ جهان تغییر یافت؟»

«شارلامنکو»ها ادامه می دهند: «تاریخ جهان نشان داده است، که آنجا که انقلاب توده ها را بحرکت در می آورد، و این میزبه انقلاب توده ای است، پیشقراولان آن «به عرش یورش» می برند. یعنی آنچنان خواست های رادیکالی را مطرح می سازند، که تحقق آنها در لحظه تاریخی، ممکن نیست. بلشویک ها تنها کسانی نبودند که دچار این «اشتباه» شدند، بلکه کموناردهای پاریس، ژاکوین ها، گولرهای انگلیسی، تابوریت های چکی و حتی اولین مسیحیان نیز دچار آن بوده اند.

ویژگی انقلاب، به مثابه نوع ویژه از تغییرات اجتماعی، درست در آن است، که انقلاب مجبور است مرزهایی را پشت سر بگذارد، درحالی که در پس این مرزها انقلاب در طول زمان نمی تواند ادامه یابد. علت چنین وضعی را باید در این امر جستجو کرد، که در یک انقلاب توده ای تنها تضاد بین نمایندگان طبقات مدافع شیوه تولید کهنه شده و نوین تظاهر نمی یابد. نقش تقریبا بزرگ تری را تضاد بین تمامی زحمتکشان، همه انسان های زیر فشار و استثمار شده حاشیه ای در جامعه با زورگویان ایفا می کند، صرف نظر از آنکه این نیروها و اشکال استثمار آنان تا چه اندازه غیرعمده و حاشیه ای باشند.

در چنین تمامت خواهی انقلابی یک حقیقت عمیق نهفته است: تنها «یورش به عرش» به توده ها زیر فشار امکان می دهد، دوباره امید بدست آورند و شخصیت انسانی خود را بازیافته، ثبات ضروری را برای نبرد بدست آورند و «یورش دوم خرداد!» بولون چنین «اشتباه»هایی هیچ گاه ممکن نشده است و ممکن هم نخواهد شد، که حتی سایه ای از پایه ای ترین خواست ها که مدت ها مطرح بوده است را در نبرد بدست آورد و در برابر هجوم صاحبان زور از آنها دفاع کرد.

هر نوع کوشش برای محدود ساختن «یورش به عرش» در چهارچوب تنگ خواست های محدود [حفظ «سلطنت مشروطه» توسط پختار در روزهای طوفانی انقلاب بهمن ۱۳۵۷]، با انفراد آن نیروها از «یورش کنندگان به عرش» پایان می یابد و دقیقتر به معنی انهدام آنهاست.

زهبری انقلاب را تنها آن رهبران و احزابی قادرند بدست گیرند، که قادر باشند جهت قیام توده های زیر فشار را برای برطرف ساختن هر نوع زور و فشار تشخیص دهند و به پرچم انقلاب تبدیل سازند. سرنوشت انقلاب اسپانیا را در سال های ۳۰، شیلی و پرتغال در سال های ۷۰، انقلابات آمریکای لاتین در سال های ۸۰ را بیاد بیاوریم. رهبران آنان مجبور بودند، زیر فشار شرایط جهانی، مانع «یورش به عرش» توده ها بشوند، و بدین ترتیب در تنگنایی بدون روزن خروج قرارداشتند، مابین ضدانقلاب و چپ رادیکال، که نه تنها بی تابی، بلکه همچنین اعتراضات اجتماعی بی پایان توده ها را مطرح می ساختند.»

اهداف است؟ و پس از پاسخ نفی کننده توده شونندگان در میتینگ، اعلام داشت، اینست آن چیزی که ما سوسیالیسم می نامیم، و خواستار آن هستیم!

۴] آیا آنها که با اعلام اعتقاد به مارکسیسم، به لنین ستیز برخاسته اند، مطمئن هستند، که بر وسعت و عمق نظرات لنین احاطه دارند؟

۵ و ۶] نگاه شود به مقاله «فراز جنبش، فرود اپوزیسیون» در «راه توده» شماره

می کنند، می نویسند: «اگر برای برپایی سوسیالیسم سطح معینی از رشد فرهنگی ضروری است...، چرا نباید ما از طریق انقلابی این سطح ضروری را ایجاد کنیم، و با برقراری حاکمیت قدرت دولتی دهقانان و کارگران و سیستم شورایی راه رسیدن به آینده را هموار سازیم و عقب افتادگی خود را جبران کنیم؟»

سوسیالیسم با صدور حکم!

نقطه مرکزی بسیاری از بحث ها آنست که برپایی سوسیالیسم خارج از حیطه تاثیر و عمل هدفمند انسان آگاه است و گویا با تعمیر سرمایه داری و حل خرده مسائل روزانه و رفتن «رُمق» سرمایه داری، امکان تعمیر و رشد سیستم پایان می یابد و سوسیالیسم خود به خود ایجاد خواهد شد. آنها با زبان سوسیالیسم علمی را مورد انتقاد قرار می دهند، که گویا به مسائل «خرده سیاسی و اقتصادی» بی توجه بوده اند، و توصیه می کنند، که اکنون برای جبران این کمبود باید تنها به این مسائل اندیشید و...

در این مورد «شارلامنکو»ها در رساله فوق الذکر خود چنین می نویسند: «لنین با قطعیت و با اعتقاد به مارکسیسم می نویسند: به توده های مردم نمی توان هیچ نوع شیوه عمل ویژه ای را، که هنوز آمادگی آنرا ندارند و یا بکاربردن آنرا بی فایده می دانند، تمهیل کرد. سوسیالیسم را نمی توان «برقرار ساخت»، بلکه تنها می توان آنرا در روند نبرد روز اجتماعی توده های میلیونی برای عاجل ترین نیازهای آنها شکوفا ساخت.» [۴]

آنها که انقلاب را ناشی از رشد تضادهای اجتماعی غیرقابل حل در شسیستم موجود (آشتی ناپذیر) نمی دانند، بلکه آنرا «توطئه» و اقدام «ماجراجویانه» و رهبران و گروه کوچکی از انقلابیون می پندارند، عملا قادر نیستند رابطه بین انقلاب را با وظایفی که پس از پیروزی انقلاب مطرح می شوند و باید قدم به قدم بر آنها چیره شد، تشخیص دهند. آنها تشخیص نمی دهند، که بدون آن یورش، این نبرد روزمره برای تحقق طرح نو ممکن نیست، بدون آن تمامت خواهی maximalism کیفی، این «خرده کاری» کسی تحقق نخواهد یافت. بدون کسب قدرت و برقراری حاکمیت طبقاتی - با تمام اشتباهات اجتناب پذیر ذهنی ممکن و کمبودهای اجتناب ناپذیر ناشی از واقعیت عینی -، برقراری عدالت اجتماعی و به طریق اولی براندازی استثمار انسان از انسان ممکن نخواهد شد. *

کم توجهی به مبارزه ضد امپریالیستی در کشورها نسی نظیر ایران و سپس کم بها دادن به سیاست امپریالیستی «تولیرالیسم اقتصادی»، نه تنها هویتی نوین را برای «چپ» به ارمغان نمی آورد، بلکه به هویت شناخته شده آن در نزد توده های مردم ایران نیز لطمه می زند [۵].

اتفاقات بخش عمده ای از مبارزه مردم ایران برای دموکراسی و مردمسالاری، در محدوده مبارزه عمومی علیه توطئه های امپریالیسم برای جلوگیری از پیروزی مردم در این عرصه قرار دارد.

آنجا که مردم ما برای دموکراسی، جامعه مدنی و عدالت اجتماعی با دورنمای آرمان گرایانه طرد سرمایه داری - که همان ارتباط وظایف «دموکراتیک» و «سوسیالیستی» مورد نظر زنده یاد جوانشیر در «سیمای مردمی حزب توده ایران» است [۶] - همان محتوای تداعی می شود، که لنین درباره مبارزه ضد امپریالیستی جنبش های آزادی بخش در کشورهای پیرامونی آنرا یاد آور شد و رابطه این نبرد را با انقلابات سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری بر شمرد.

با نگاه به خواست ها و اهداف جنبش های آزادی بخش کشورهای پیرامونی و وابسته در جهان، در تمامی دهه های گذشته، محتوایی ضد امپریالیستی این جنبش ها انکار ناپذیر می نماید. بنابراین، آن «چپ» که می خواهد همگام با مردم باشد و هویت مستقل خود را به آنها نشان دهد، چگونه می تواند از این مبارزه مردم فاصله بگیرد؟ و یا تعمیر سرمایه داری داخلی را به آنها توصیه کند؟

۱] در این زمینه تقریبا جملگی نظریه پردازان اتفاق نظر دارند.

۲] در ارتباط با بحث ها در «کار» باقر مومنی در شماره ۱۷۱ نشریه «کار» در تائید این «اصل» می گوید: «وقتی تئوریکمان گفته می شود، حزب طبقه کارگر باید بیاید و در یک شرایط انقلابی انقلاب بکند و بعد قدرت را در دست گیرد، خوب، این اصلی است که تا وقتی که قدرت به دست طبقه کارگر نیفتاده، به نظر من، درست است.»

۳] فیدل کاسترو نیز در نطقی که در هاوانا در سال های آغازین پیروزی انقلاب کوبا ایراد کرد، همین امر را در نظر داشت. او گفت، ما خواستار روزی یک لیوان شیر برای کودکان هستیم، ما خواستار برخورداری از امنیت اجتماعی، کار، آموزش، بهداشت، مسکن و... هستیم، و پرسید، آیا کسی مخالف این خواست ها و

کدام سوسیالیسم؟ کدام چپ؟

* گامی فراتر در این بحث، طرح این پرسش است، که بدون تعریف علمی از محتوای سوسیالیسم، آیا می توان به "چپ" هویت بخشید؟

* با تغییر «شکل» توتالیتریستی تولید سرمایه داری، سیستم تغییر خواهد یافت و دسترسی به سوسیالیسم ممکن خواهد شد؟

در برابر پرسش اعتقاد به سوسیالیسم، این پاسخ مد شده است: «اگر به عنوان یک ... رویا و یک آرزو مطرح کنید، قطعاً جواب مثبت است...» این گروه از پاسخ دهندگان، اغلب تزه های مغشوشی را بعنوان «ایده آل کمونیستی زمان مارکس و پیش از مارکس» به عنوان محتوای سوسیالیسم ارائه می دهند. مثلاً اینکه: «در ذهن من همان ایده آل کمونیستی که از زمان مارکس و حتی پیش از مارکس در ذهن ها مطرح بوده، همچنان مطرح است... [با هدف] شکستن نابرابری و برقراری برابری و عدالت در بین انسان ها [که باید] با برقراری تعادل میان انسان و طبیعت» تکمیل کرده. بعد هم میزده ایده آل خود را چنین توضیح می دهند: «هر انسانی به همان اندازه امکان مشارکت [مشاریه مورد نظر احواد توکلکی؟] در فعالیت های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را دارد، که دیگری...»

«مدل» هائی که طرح کنندگان این پاسخ ها عنوان می کنند، نیز خواندنی است: «آن مدلی که ذهن من را (در ۶ سال اخیر) به خودش مشغول کرده، تبدیل پلورالیسم سرمایه داری، سوق این نظام چند قطبی سمت بی نهایت قطبی شدن است...» از این طریق «رابطه میان دموکراسی و آرمان سوسیالیسم... تنگاتنگ تر...» برقرار می گردد و «نابرابری شکسته» می شود. «از طریق تجزیه هرم های قدرت... حرکت در جهت شکستن قدرت (دانش، اقتصادی و سیاسی) در دست عده ای معدود و توزیع این قدرت در سطح وسیعتر (عملی خواهد شد) ... [و] ایده آل سوسیالیستی...» برقرار خواهد شد. سپس در توضیح «مدل» خود و در انتقاد به باصطلاح چپ سنتی (یعنی چپ معتقد به ایدئولوژی مارکسیستی) اضافه می کنند: «گرایش محافظه کار و یا گرایش سنت گرا در جنبش چپ... بازسازی و یا نوسازی، یا دگراندیشی... [و] از تسلیم و یا پیوستن به گرایش های راست و سرمایه داری، جز نفی مبارزه طبقاتی، نفی ارزش ها و سنت دموکراتیک و سوسیالیستی چپ [ارزیابی نکرده است و آنرا]... به عنوان تجدیدنظرطلبی... محکوم...» کرده است. مانیفست این نوع نظریه پردازان چنین است: باید «از طریق تجزیه هرم های قدرت...» به «ایده آل کمونیستی» دست یافت.

در برابر این پرسش، که چگونه چنین چیزی ممکن و عملی است؟ می گویند: از طریق خاتمه دادن به «حالت انحصاری یا الیگارولیتیک» تولید! چگونه؟ می گویند: «در هر موسسه ای اگر مدیریت وظیفه ای را به دیگری، به معاونین، به لایه های پائینی، به بخش ها، به شعبات مختلف موسسه تولیدی محول کند، با این کار بخشی از قدرت تصمیم گیری در عمل محول خواهد شد... و اگر این روند تا زمانی ادامه یابد، که «تولید در جامعه بشری... [دیگر] بر اساس مکانیزاسیون صورت [نگیرد] و انسان ها نباید خود را با تولید مکانیزه... یا بهتر است بگوییم با قوانین مکانیک نیوتونی... هماهنگ [کنند] (سیستمی که البته نمی توانست دموکراتیک باشد و تصمیم گیری در پائین صورت بگیرد)، [به عبارت دیگر] در شرایطی که از کار یکنواخت، انسان بتواند رها شود، تکرار و تکرار و تکرار که کار ماشین مکانیکی است، از عهده کار انسان برداشته شود، آنگاه که انسان تنظیم گر، هماهنگ کننده و برنامه ریز شود، در چنین شرایطی امکان سازماندهی غیرمتمرکز (غیرهیراشیک) و تماماً از بالا ابلاغ شده، فراهم می آید. آن ایده ای که مارکس ۱۵۰ سال پیش طرح می کرد...» تحقق خواهد یافت.

بدین ترتیب، شرایط مورد نظر این نوع نظریه پردازان، یعنی «سرمایه داری بی نهایت قطبی شده» بوجود خواهد آمد، که در اصل همان «ایده کمونیستی زمان مارکس و پیش از مارکس» است!

بدین ترتیب و بر مبنای این نظرات که از میان بحث های مربوط به «هویت چپ» و به نقل از نشریه «کار» * آورده شد، باید بتوان با تغییرات در «شکل» و چگونگی سازماندهی ساختار تولید (و نه روابط تولیدی) در سیستم سرمایه داری، آنهم تنها با تغییر کمی (پلورالیسم سرمایه داری)، ماهیت «توتالیتریستی» سیستم سرمایه داری را متغیر ساخته و «ایده آل کمونیستی» را برقرار نمود. زیرا برخلاف «ماهیت توتالیتریستی نظام تولیدی جامعه سرمایه داری»، گویا «قدرت سیاسی در سطح جامعه سرمایه داری عمل حالت و خصلت چندقطبی پیدا کرده و در بخش عمومی امر سیاست گذاری متمرکز توسط یک مرکز واحد، یک دیکتاتور و یا یک ترابین غیرممکن شده و یک حالت پلورالیستی پیدا شده است...»

یعنی: با تغییر «شکل» توتالیتریستی تولید سرمایه داری، گویا محتوای سیستم تغییر می یابد و سوسیالیسم برقرار می شود!

شکل و محتوا

«تعمیر سرمایه داری» که تر اصلی «کارل پوپر» برای اثبات قابلیت انطباق بی نهایت سرمایه داری بر شرایط تغییر یابنده است، هدفش اثبات پایان تاریخ است که با برقراری سیستم سرمایه داری بدان دست یافته شده است. به خیال «پوپر» می توان با برخورد عقلانی rational و بکسک «مهندسی اجتماعی» Soziallogie تکامل جامعه بشری در چارچوب سرمایه داری را بدون وقوع تحولات کیفی و انقلابی ممکن و ابدی ساخت.

مقایسه این نظرات پوپر با نظراتی که بسیاری از شرکت کنندگان در باره «هویت چپ» در بحث های خود مطرح می کنند، جای تردید کمی باقی می گذارد، که در سالهای اخیر، پوپریسم سایه بزرگی را بر سر آن بخش از چپ ایران افکنده، که به خیال خویش از خود و سازمان و حزبشان ایدئولوژی زدائی کرده اند. در حقیقت خانه خالی تئوری مارکسیستی را با تئوری پوپریسم پر کرده اند.

ببینیم این نظرات در نشریه «کار» چگونه بازتاب یافته است. مثلاً وقتی گفته می شود: در «تئوری کلاسیک سوسیالیسم علمی» تنها به مسائل «سیاست کلان» و «اقتصاد کلان» - پرداخته شده است و باید به «اقتصاد خرد» و «سیاست خرد»، پرداخت، نظرات پوپر بی کم و کاست تکرار می شود.

پوپر می گوید با تعمیر روابط خرد اجتماعی، از جمله تعمیرات شکل تولید، محتوای سیستم سرمایه داری را حفظ و ابدی سازد. تغییر سازماندهی کار گروهی، آنطور که ژاپنی ها در مراکز تولید اتومبیل با هدف بالا بردن بازده کار - تشدید استثمار - وارد ساختند، و یا اکنون در شکل «خانه کاری» مهندسان الکترونیکی در تهیه «نرم افزارها» در خانه خود، که در ابتدا شرکت ای بی ام امریکایی معمول کرد، البته به معنای پایان استثمار انسان از انسان و «شکستن نابرابری و برقراری عدالت بین انسان ها» نیست.

از اینرو نمی توان انتقاداتی از نوع کمبود برخورد «خرد سیاسی» و یا «خرد اقتصادی» در سوسیالیسم علمی را، آنطور که در نظرات فوق مطرح می شود، نشانی برای نازل بودن کیفیت علمی اندیشه مارکسیستی دانست و دلیل نادرستی اصول علمی آن قلمداد ساخت. همانطور که نمی توان کمبودهای رشد دموکراسی سوسیالیستی، صدمات وارد آمده به قانونمندی جامعه سوسیالیستی، ناتوانی «مدل های ساخته شده» را به عنوان درستی «آلترناتیو سرمایه داری» ارزیابی کرد. نمی توان «دولت تک حزبی» را دلیلی جدی برای نادرستی پایه و اساس سوسیالیستی جامعه مورد نظر بانیان سوسیالیسم علمی که بر مبنی براندازی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و استثمار انسان از انسان قرار دارد، قلمداد کرد.

تصحیح اشتباه با حرکت پاندولی؟

گرفتار آمدن در شیوه «پوپریستی» در عین حال مانع این امر نیز هست، که بتوان برای نظرات خود اسلوبی علمی نیز یافت. بتوان سیستم همه جانبه نظری-متنوریک ایجاد نمود. بتوان محتوای پدیده مورد نظر را تعریف کرد، شکل مناسب با آن را ارائه داشت، تناسب ضروری بین آن و بین علت و معلول، عمده و غیرعمده و... را در آن تعیین کرد و بدین ترتیب در سیستم فکری خود رده بندی منطقی و علمی را بیان داشت و بر چنین پایه ای سخن گفت و اندیشه خویش را توضیح داد.

یکی از نظریه پردازان می گوید: «امروز در این چرخش گاه راه چندین ساله، نتیجه ای که من می خواهم آن را مورد تاکید قرار دهم، این است که آری می توان از طریق عکس (تکیه از راه توده) سوسیالیسمی که در شوروی، چین، کوبا و دیگر جاها تجربه شد... به سمت عدالتی که سوسیالیسم مارکسیستی... وعده تحقق آن را می داد، سمت گیری کنیم...» این همان «تعمیر» و «مهندسی اجتماعی» پوپر است. آموختن از اشتباهات، به معنای تعهد به رفتن به راهی عکس راه قلبی و یا حرکتی پاندولی نیست. اینها اسارت در شکل نام دارد. آموختن از اشتباهات، شناختن علل درونی ذهنی، بیرونی-عینی وقوع اشتباه و مکانیسم ها و ساختارهای موثر در شکل گیری اشتباه است. طفره رفتن از این علل علی اشتباه حتماً نباید از طریق انتخاب «عکس» در گام های بعدی ممکن باشد.

بانیان سوسیالیسم علمی با بررسی واقعیت موجود، محتوا و ساختار جامعه سرمایه داری و چگونگی رشد آن تا اواسط قرن گذشته - لنین در مرحله امپریالیستی آن در اوایل این قرن -، سیستم سرمایه داری را کالبدشکافی کردند و رده بندی سیستماتیک و علمی ساختار آن را توضیح دادند. بر پایه چنین ارزیابی علمی، آنها توانستند محتوای تاریخی-گذرای سیستم برون آمده از روابط تولیدی ماقبل سرمایه داری را کشف کنند، قوانین رشد و تغییر آنرا بشناسند و توضیح دهند، و همچنین راه برون رفت از آنرا به عنوان قانونمندی علمی ناشی از عوامل درونی سیستم پرشمرند. می توان این اسلوب علمی بررسی واقعیت را «سیاست و اقتصاد کلان» نامید، و آنرا با جوانب ضروری «خرد» اقتصاد و سیاست تکمیل کرد، اما نمی توان پایه علمی آنرا بطور جدی مورد تردید قرار داد.

اشتباهات گذشته را می توان مطرح ساخت و مدعی شد که به کمک شیوه «تعمیر» و «مهندسی اجتماعی» و اجرای «عکس» جهت رفته شده، به هدف رسید! این می تواند بعنوان یک نظر طرح شود، اما نمی توان آنرا «هویت چپ» معرفی کرد تغییر شکل سازماندهی تولید سرمایه داری بدون تغییر هدف محتوایی دستیابی به سود حداکثر، نه تنها تغییری در ماهیت استثمار گرانه و غارتگرانه سیستم موجود نمی آورد، بلکه حتی تعمیری نیز نیست، که بتواند «تعادل میان انسان و طبیعت» را ممکن سازد.

دسترسی به تغییر کیفی و یا انقلابی و خروج از بن بست که بشریت اکنون با آن روبروست، صرفنظر از شکل آن - که متناسب با تناسب قوای طبقاتی در جامعه در لحظه معین تاریخی تغییر در هر جامعه ای خواهد بود -، تنها با نفی مالکیت فردی بر ابزار تولید به عنوان وسیله سودورزی و تصاحب تولید اجتماعی و استثمار نیروی کار انسان ممکن است. از اینرو «چپ» خواستار عدالت اجتماعی و سوسیالیسم، نمی تواند خواستار برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید نباشد، خواستار تصاحب مواهب تولید شده به نفع کل جامعه نباشد، نمی تواند پایان بخشیدن استثمار انسان از انسان را هدف خود و میزده «هویت امروزی» خویش نماند!